

تجلی آیین دادخواهی در ادب فارسی

علی حیدری* محمدرضا حسنی جلیلیان** مریم یاراحمدی***
دانشگاه لرستان

چکیده

یکی از مواردی که در متون ادب فارسی مورد توجه قرار گرفته و به شیوه‌های مختلف بازتاب یافته، آیین دادخواهی و تظلم است. زنجیر عدالت، قصه برداشتن جامه‌ی سرخ پوشیدن، سر راه پادشاهان ایستادن، خاک بر سر کردن و... برخی از مشهورترین شیوه‌های دادخواهی بوده‌است. این شیوه‌های دادخواهی به دلایل مختلف از جانب حاکمان یا مردم ابداع شده‌است. برخی شیوه‌ها همچون زنجیر عدالت، عکم داد و جامه‌ی سرخ، به وسیله‌ی حاکمان ابداع شده‌اند. در مقابل، متظلمان نیز از سر ناچاری و برای جلب توجه صاحبان قدرت، روش‌هایی خلق کرده‌اند. خاک بر سر کردن، دست در دامن زدن و سربرهنه کردن از این نوع‌اند. در ظاهر هرگاه کارکردهای یک شیوه، ضعیف و یا منسوخ می‌شده جای خود را به شیوه‌های جدیدتر می‌داده‌است. این شیوه‌ها در ادبیات فارسی بازتاب یافته و تا سال‌ها پس از کهنه شدن، به صورت‌های مختلف به حیات خود ادامه داده‌اند. برخی از شاعران با مقاصد تربیتی و اخلاقی به آن‌ها نگریسته‌اند؛ برخی به اصل آن آیین اشاره کرده‌اند و برخی دیگر آن‌ها را دست‌مایه‌ی مضمون‌سازی‌های شاعرانه قرار داده‌اند. بعضی از ملزومات آیین دادخواهی مانند تیرآمان، انگشتی زینهار و... را که در ادبیات هم منعکس شده‌اند؛ می‌توان از فروعات و ملحقات این آیین و رسوم دانست.

واژه‌های کلیدی: آیین دادخواهی، ادبیات فارسی، تظلم، عدل و داد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی aheidary1348@yahoo.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی hassani2j@gmail.com

*** دکتری زبان و ادبیات فارسی m_yarahmadi61@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

۱. مقدمه

۱.۱. بیان مسأله

وجود شیوه‌های مختلف دادخواهی در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران پس از اسلام تا حدودی نشان‌دهنده‌ی میزان آستانه‌ی تحمل حاکمان و احترام آن‌ها به اعتراض مردمان آن روزگار است. این دادخواهی‌ها حتی قبل از اسلام در ایران، مسبوق به سابقه بوده‌است که خود بحثی مفصل و درازدامن دارد و در این مقاله فقط به یک نمونه (زنجیر عدل انوشیروان) اشاره شده‌است. خاک برسرکردن، جامه‌ی سرخ پوشیدن، کاغذین جامه پوشیدن، پای عَلم داد ایستادن، بر سر راه پادشاه ایستادن و دست در دامن زدن، کوشش‌هایی برای احقاق حقوق ستم‌دیدگان بوده‌است. انواع دادخواهی‌ها ممکن است سال‌ها پس از عملی شدن، به متون ادبی راه یافته باشند؛ اما به یقین می‌توان گفت تا قرن‌ها بعد در ادبیات به صورت تلمیح، کنایه و... به حیات خود ادامه داده‌اند. در این مقاله شیوه‌های دادخواهی ایرانیان قبل و بعد از اسلام که در ادبیات منعکس شده‌اند، استخراج و احیاناً به علل وضع آن‌ها اشاره شده و نوع نگاه و شیوه‌های مختلف بهره‌گیری شاعران و نویسندگان از این آیین بررسی و تحلیل شده‌است.

۱.۲. اهمیت و اهداف تحقیق

پراکندگی آیین و آداب دادخواهی در آثار شاعران و نویسندگان، بیان‌گر دغدغه‌ی مشترک سخنوران پیشین و تلاشی فرهنگی برای غفلت‌زدایی اربابان قدرت و بیدارسازی آنان بوده‌است. با بررسی و مقایسه‌ی این آیین و رسوم، معیارهای عدالت و دادخواهی و میزان پایبندی اقوام به عدالت و نیز شیوه‌ی برخورد حاکمان هر فرهنگ با ظلم و بیداد مشخص می‌شود و همچنین این‌گونه مقایسه و بررسی‌ها مطالعات بین فرهنگی را تقویت می‌کند. بررسی این موضوع از نظر ادبی نیز دارای اهمیت است. ادبیات هر ملتی، منعکس‌کننده‌ی آداب و رسوم آن ملت است و این بررسی ادبی می‌تواند تحولات سیاسی و اجتماعی این آیین را در زمان‌های مختلف و نیز نوع نگاه مردم و صاحب‌منصبان هر دوره‌ای را به مسأله‌ی دادخواهی تا حدی معلوم دارد. از این مهم‌تر شاعران که اغلب زبان‌گویای جامعه هستند، با اشاره به این رسوم توانسته‌اند به مخاطبان خود القا کنند که به هر طریق باید پادشاه را مؤاخذه کرد. هدف ما در این مقاله استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل انواع شیوه‌های دادخواهی منعکس شده در متون ادبی فارسی است. علاوه بر این که به علل پیدایش برخی از این

رسوم اشاره خواهد شد، نگاه هنری و ادبی شاعران به این شیوه‌ها نیز بررسی می‌شود.

۳.۱. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی آیین دادخواهی و تجلی آن در ادبیات، مقالاتی نوشته شده‌است که عموماً یا به بررسی برخی از این شیوه‌ها در متونی خاص روی آورده‌اند، یا با رویکردی ویژه به این موضوع پرداخته‌اند. مقاله‌ی نجف جوکار، تحت عنوان «دادخواهی در بیابان یا تحلیل قصه‌های شکار» از این جمله است. نگارنده با محور قرار دادن متونی همچون *بوستان* و *گلستان* و *سیرالعباد* به بررسی و تحلیل و علل شکل‌گیری قصه‌های کوتاهی پرداخته که در مورد دادخواهی است. (جوکار، ۱۳۹۰: ۵۳-۷۳) همچنین می‌توان به مقاله‌ی آقای دبیران با عنوان «رسوم دادخواهی در نثر و شعر فارسی» اشاره کرد که با ذکر گلچینی از شعر و نثر فارسی، از شیوه‌های مختلف شکایت و دادخواهی که در متون ادب فارسی به کار رفته، سخن گفته‌است. (دبیران، ۱۳۴۶: ۸۰-۹۲) سخنرانی محمود عابدی با عنوان «کاغذین جامه یا جامه‌ی کاغذین از آیین تا کلمه» که در *خبرنامه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی* چاپ شده است. در این سخنرانی با استناد به اشعار شاعران، به رسم جامه‌ی کاغذین پوشیدن و نیز پیشینه‌ی آن پرداخته شده‌است. (عابدی، ۱۳۸۸: ۱-۸) داریوش زرگری مرندی در مقاله‌ای با عنوان «نگرش جامعه به شیوه‌های تظلم و دادخواهی در ایران» (دادخواهی به شیوه‌ی کاغذین جامه) با استناد به شواهدی که در آثار شاعران و نویسندگان موجود است؛ تنها به بررسی یکی از روش‌های معمول و متداول دادخواهی در گذشته، یعنی کاغذین جامه پرداخته‌است. (زرگری مرندی، ۱۳۸۶: ۴۵-۵۶)

در پژوهش‌های ارزشمند ذکر شده، جای چند موضوع خالی است: از جمله این که در این تحقیقات به بررسی آیین و رسوم دادخواهی به ویژه با تقسیم‌بندی خاصی نپرداخته‌اند؛ همچنین جز در مواردی اندک از ریشه‌یابی تاریخی این آیین سخنی نرفته است. علاوه بر این، برخورد شاعران با این آیین و رسوم چندان مورد ارزیابی قرار نگرفته‌است.

۴.۱. روش تحقیق

در این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی، به تحلیل و طبقه‌بندی تجلی شیوه‌های دادخواهی در ادبیات فارسی پرداخته شده‌است.

۲. بحث و بررسی

دادخواهی در پیشگاه صاحبان قدرت، سابقه‌ای دیرینه دارد. برخی حاکمان عادل یا دست کم مشتاق به عدالت‌نمایی، در زمان‌های مختلف برای سهولت در امر دادرسی و داددهی تدابیر مختلفی اندیشیده‌اند و یا بنا به درخواست مردم به شیوه‌هایی از دادخواهی تن داده‌اند. انواع دادخواهی‌هایی را که در متون ادب فارسی بازتاب یافته‌اند، می‌توان به شیوه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد؛ اما در این مقاله بیش‌تر به ذکر شیوه‌هایی پرداخته‌ایم که در ادبیات فارسی به صورت متناوب تکرار شده و به جهت مضمون‌سازی‌های مختلف از قدرت ماندگاری بیش‌تری برخوردار شده‌اند. برای سهولت در مطالعه و رسیدن به نتیجه، این آیین را به دو شیوه تقسیم‌بندی کرده‌ایم: شیوه‌های مبتنی بر خواست و اراده‌ی پادشاهان و شیوه‌های مبتنی بر درخواست متظلمان.

۲. ۱. شیوه‌های مبتنی بر خواست و اراده‌ی پادشاهان

در بررسی تجلی شیوه‌های دادخواهی، درخواهیم یافت که حاکمان و پادشاهان ایرانی، در بسیاری از موارد تأکید خاصی داشته‌اند که رسیدگی به شکایات مردم را خودشان به عهده بگیرند. از این رو به خلق شیوه‌هایی روی آوردند تا دادخواهان را در موقعیتی قرار دهند که نیازی به واسطه‌هایی چون حاجب و دربان نداشته باشند و این خود نشان‌دهنده‌ی فساد درباریان است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین این شیوه‌ها اشاره می‌شود.

۲. ۱. ۱. زنجیر عدالت

اگرچه هدف ما از مقاله، بازتاب آیین دادخواهی در ادب فارسی دری است و قاعدتاً باید بیش‌تر به مواردی پرداخته شود که در دوران اسلامی وضع شده و در ادبیات این دوره تجلی یافته‌اند؛ اما امکان دارد برخی از این آیین‌ها، در ایران قبل از اسلام وضع شده و تا قرن‌ها بعد از اسلام نیز ادامه یافته باشند. یا دست کم بنا به دلایل مختلف، به صورت گسترده در متون ادبی ایران پس از اسلام، متجلی شده باشند. یکی از مواردی که در مقطعی در ایران قبل از اسلام وضع شده، اما بارها در سبک‌های مختلف ادبیات فارسی بازتاب و جایگاهی ویژه یافته، «زنجیر عدالت» انوشیروان است. به همین دلیل در این مقاله به بررسی بازتاب این آیین در ادب فارسی پرداخته شده است. زنجیر عدالت، از نمونه‌های آغازین آیین دادخواهی است که در ادبیات فارسی منعکس شده است و وضع آن به دوران ساسانیان برمی‌گردد. با توجه به اهمیت داددهی و عدالت‌ورزی در میان پادشاهان،

انوشیروان - پادشاه ساسانی - روش خاصی را برگزیده بود. او برای این که دادخواهی و رسیدگی به شکایات مردم راحت تر صورت گیرد، دستور داد تا زنجیری را نصب کنند و بر روی زنجیر جرس هایی قرار دهند تا هر کسی شکایتی دارد با تکان دادن آن زنجیر، دادخواهی کند. در کتب دوره ی اسلامی بارها از زنجیر عدالت انوشیروان به دلیل اهمیت و شهرت آن، یاد شده است. (رک. نظام الملک، ۱۳۷۳: ۶۹ و وراوینی، ۱۳۸۷: ۴۳۵-۴۳۷) سعدی هم در نصیحه الملوک می نویسد: «آورده اند که انوشیروان عادل، زنجیری، جرس ها بر آن بسته داشت تا اگر کسی مهمی داشتی سلسله را بجنبانیدی و آن سلسله را طرفی زیر بالین و طرفی در میدان بر درختی بسته داشت.» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۰۷۳) وجود حدیث منسوب به پیامبر (ص) در مورد عدل انوشیروان (ولدت فی زمن ملک العادل)، موجب شده است تا شاعران به این موضوع اشاره ی بیش تری بکنند. طرح عدالت و دادگری انوشیروان، با رویکردی تقریباً یکسان از سوی شاعران، نشان گر توجه ویژه ی آن ها به مسأله ی داددهی حاکمان می باشد و به نحو مؤثری آنان را با تعریض و کنایه به عدالت گستری دعوت کرده اند. شایان ذکر است که شاعران سبک خراسانی و عراقی، پیش تر به صورت تلمیح و اثبات اصل موضوع همت گمارده اند و در سبک هندی دست مایه ی مضمون سازی های شاعرانه شده است:

ایا پادشاه جهان بخش عادل	پیمبر چنین داد ما را نشانی
که از اتم پادشاهی بیاید	پدید آورد عدل نوشیروانی
	(امیرمعزی نیشابوری، ۱۳۶۲: ۶۳۵)
تا سلسله ی ایوان بگسست مداین را	در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
	(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۵۲)
من چو مظلومان از سلسله ی نوشروان	اندر آویخته زان سلسله ی زلف دراز
	(فرخی سیستانی، همان: ۱۹۹)
زنجیر عدالتت به عالم رقمی است	فرمان به در کردن هر جا ستمی است
آرایش روزگار امروز از اوست	بر روی زمانه زلف پرپیچ و خمی است
	(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۵۷۸)
بنازم به زنجیر، کز عدل شاه	همه چشم شد در ره دادخواه
	(همان: ۱۴۱)

بانگ زنجیر عدالت در جهان پیچیده است گرچه عمری شد که کسری طی این منشور کرد (صائب تبریزی، ۱۳۷۱: ۱۱۶۳)

۲.۱.۲. بارِ عام پادشاهان

یکی از قدیمی‌ترین فرصت‌هایی که حاکمان در اختیار مردم قرار داده‌اند؛ بارِ عام است که تا امروزه نیز ادامه دارد. مراسم و آیین بارِ عام، دلایل مختلفی داشته و در این مراسم مسائل مختلفی مطرح می‌شده است، اما گاهی برخی از متظلمان فرصت می‌یافتند تا دادخواهی کنند. چنان‌که در ادامه خواهیم گفت، در برخی از دوره‌ها، جنبه‌های دادخواهی در بارِ عام، غلبه کرده و سایر موارد، مانند دیدار با حاکم و شنیدن سخنان حاکم و... به حاشیه رفته‌است. اگر چه نمی‌توان بارِ عام را شیوه‌ای مستقل در دادخواهی دانست؛ اما چون در این ملاقات عمومی، فرصتی در اختیار عوام قرار می‌گرفت، برخی از این فرصت استفاده کرده و دادخواهی می‌کردند. به مرور زمان بارِ عام در دربار برخی از شاهان، به بستری برای دادخواهی تبدیل شد. این موضوع نیز نشان‌دهنده‌ی ضعف عدالت در برخورد با افراد ذی‌نفوذ است. چرا که عموماً اگر کسی از دادخواهی در محاکم ناامید می‌شد، به طرح موضوع در محضر پادشاه پناه می‌برد. شاید بتوان گفت، امتیاز ویژه‌ی شاهان ایرانی در امر دادرسی، رسم بارعام در اوقات معین است؛ تا اگر مردم در مراجع قضایی به حق خود نرسیدند یا در حق آنان ظلمی صورت گرفت، به شخص شاه مراجعه کنند. در سیاست‌نامه آمده است: «چنین گویند که رسم ملوک عجم چنین بوده‌است که روز مهرجان و روز نوروز، پادشاه، مر عامه را بار دادی و کسی را بازداشت نبود و چند روز پیش، منادی فرمودی بسازید مر فلان روز را تا هر کسی شغل خویش بساختی.» (نظام‌الملک، ۱۳۷۳: ۷۶) نکته‌ی جالب توجه، انتخاب دو روز در سال (مهرگان و نوروز) برای دادخواهی است. گوئی وجود دو روز در مدت زمان معین برای دادخواهی، در دوره‌های بعد سنتی شده‌است؛ با این اختلاف که این مدت از یک سال به یک هفته تقلیل یافته‌است. خواجه نظام‌الملک، رعایت این دو روز را در هفته، واجب می‌داند: «چاره نیست پادشاه را از آن‌که در هفته دو روز به مظالم نشیند و...» (همان: ۵۰) رعایت این دو روز دادخواهی در هفته، در حکومت مسعود غزنوی به عنوان سنتی حسنه، جامه‌ی عمل پوشیده است: «و اکنون می‌فرماییم به عاجل‌الحال تا رسم‌های حسنی نو را باطل کنند و قاعده‌ی کارها به نشابور در مرافعات و جز آن همه به رسم قدیم بازبرند و در هفته دو بار مظالم خواهد بود و در سرای گشاده‌است. هر کسی را که مظلمتی است ببايد آمد و بی‌حشمت، سخن خویش ببايد گفت تا انصاف

تمام داده آید و بیرون مظالم آن که حاجب غازی سپاه سالار بر درگاه است و دیگر معتمدان نیز هستند، نزدیک ایشان می باید آمد به درگاه و دیوان و سخن خویش می باید گفت.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۳) بنابراین بار عام در میان پادشاهان ایران، با اندک تغییرات تدریجی، متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی و... مرسوم بوده است. به طوری که در این دو روز که پادشاه بار عام می داده است، همگان می توانسته اند بدون هیچ مانعی نه فقط به معتمدان، بلکه به خود پادشاه هم رجوع کنند. در هفت پیکر نظامی و حکایت «وزیر ظالم» به هنگام بازخواست نمودن بهرام، وزیر را؛ آمده است:

چون بدان قهرمان در آمد قهر شه منادی روانه کرد به شهر
تا ستم دیدگان در آن فریاد داد خواهند و شه دهدشان داد
چون شنیدند جمله خیل و سپاه سر نهادند سوی حضرت شاه
(نظامی، ۱۳۷۷: ۳۲۸-۳۲۹)

هنگام بار عام پادشاه، که معمولاً در زمان و مکانی مشخص صورت می گرفته است، منادیانی به گرد شهر روانه می شدند تا از این بار عام خبر دهند؛ و ستم دیدگان پس از مطلع شدن، در مکان معلوم که گاهی بارگاه پادشاهان بوده است؛ حاضر می شده و دادخواهی خود را به گوش پادشاه می رساندند.

۲. ۱. ۳. جامه‌ی سرخ پوشیدن

یکی از شیوه‌های دادخواهی، پوشیدن جامه‌ی سرخ بوده است. خواجه نظام الملک، در باب پیشینه‌ی جامه‌ی سرخ به نشانه‌ی تظلم و دادخواهی می نویسد: «شنیدم که یکی از ملوک به گوش، گران بوده است. چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی می کنند، سخن متظلمان با او راست نگویند. فرمود که متظلمان باید جامه‌ی سرخ پوشند و هیچ کس دیگر نپوشد، تا من ایشان را شناسم.» (نظام الملک، ۱۳۷۳: ۵۰) غزالی در نصیحه الملوک معتقد است که این پادشاه که رسم جامه‌ی سرخ پوشیدن را معمول کرد، از سرزمین چین بوده است. (غزالی، ۱۳۵۱: ۳۲) در متون ادبی، از سرخ پوشی به هنگام تظلم، بارها سخن گفته شده است:

جامه‌ای سرخ کرد کان خون است وین تظلم ز جور گردون است
(نظامی، ۱۳۶۶: ۲۴۰-۲۴۱)

گل پیرهن دریده‌ی خون آلود از دست رخ تو بر سر چوب کند
(لادری، به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳: ذیل واژه)

زان تاختنش یوسف دل، گر نشد افگار پس از چه سبب غرقه به خون پیرهن آورد
(عطارنیشابوری، ۱۳۶۶: ۱۶۵)
چون بگذرد «نظیری» خونین کفن به حشر خلقی فغان کنند که این دادخواه کیست
(نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹: ۷۵)

۲. ۱. ۴. عَلم داد

یکی دیگر از ابداعات پادشاهان عادل، «عَلم داد» بوده‌است. با توجه به پیشینه‌ی ایرانیان در باب مسائل داددهی و دادورزی، گویا پادشاهان ایرانی، عَلمی در میدان شهر برپا می‌کرده‌اند و دادخواهان پای آن عَلم می‌نشسته‌اند و پادشاه یا حاکم چون از آن راه می‌گذشته و آن‌ها را می‌دیده به دادگری می‌پرداخته‌است. گاهی دادخواهان در پای «عَلم داد» برای احقاق حق خود، فریاد و فغان نیز به راه می‌انداخته‌اند. در شعر شاعران به این شیوه‌ی دادخواهی اشاره شده‌است:

یارب آن خسرو خوبان جهان آگه بود که چه فریاد به پای عَلم او کردیم
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۷۲۲)

دادخواهان گاهی خاک بر سر می‌کرده‌اند و در پای «عَلم داد» حاضر می‌شده‌اند که ممکن است این عمل بیش‌تر از جهت برانگیختن رِقّت و عطوفت اربابان قدرت بوده باشد:
گرچه آن خسرو خوبان ندهد داد کسی خاک بر سر کن و پای عَلم از دست مده
(همان: ۷۵۵)

گرم عنایت شه دستگیر خواهد بود منم کنون و سر خاکسار و پای عَلم
(همان: ۷۲۵)

دادخواهان به پای عَلم داد می‌رفتند و در آن‌جا به صورت‌هایی مختلف (چنان‌که خواهیم گفت گاهی جامه‌ی کاغذین می‌پوشیدند و در زیر عَلم داد می‌ایستادند) احقاق حق می‌کردند؛ بنابراین وجود عَلم داد در پایتخت کشور، نشانه‌ی عدالت پادشاه بوده است. از این رو شاعران، برخی شاهان را به داشتن عَلم داد، ستوده‌اند. نظامی گنجه‌ای در ابیات زیر، برپا داشتن عَلم را نشانه‌ای از عدل و داد دانسته است:

ولایت ز عدلش پرآوازه گشت بدو تاج و تخت پدر تازه گشت

همان عدل دیرینه بر جای داشت عَلم‌های پیشینه بر پای داشت

(نظامی، ۱۳۶۶: ۸۵۵)

وحشی بافقی نیز می‌گوید:

خوش‌کشوری که او عَلم‌داد می‌زند ای من گدای کشور او پادشاه کیست
(وحشی بافقی، ۱۳۸۴: ۳۱)

۲. ۱. ۵. قصه برداشتن

«قصه برداشتن» یا رفع قصه، به معنای دادخواهی و مرافعه نزد سلطان بردن است. از آن‌جا که به هنگام بارعام، همه‌ی مردم قدرت و جرأت بیان شکوائیه را نداشتند و از طرفی شاید زمان هم برای طرح همه‌ی دعاوی کافی نبود؛ تعدادی از مردم، شکایت خود را نوشته و بر سر دست یا چوب بلند کرده، به شاه یا نواب او می‌رساندند و منتظر پاسخ می‌نشستند و حاکمان نیز جواب دادخواهان را می‌نوشتند. مؤلف تاریخ سیستان، در سیرت یعقوب لیث می‌نویسد: «اما اندر عدل چنان بود که بر خضراء کوشک، یعقوب نشستی تنها، تا هر که را شغلی بودی به پای خضراء رفتی.» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۶۵) «خضراء مثل سبز میدان جایی بوده و شاه، آن‌جا بر بلندی یا غرفه‌ای مشرف بر آن میدان، نشستی و عامه، قصه بدو برداشتندی و عرض حال تقدیم کردند.» (همان‌جا)

مگر سلطان دین محمود غازی به تیزی با سپه می‌راند تازی
به ره در بیوه‌ای را دید جایی بیسته رقع‌های را بر عصایی
ز دست ظالمان او داد می‌خواست و زان فریادرس فریاد می‌خواست
(عطارنیشابوری، ۱۳۵۹: ۱۴۰)

ستاده‌ایم بر این در نظر به رحمت تو چو قصه داده به سلطان، جماعتی محتاج
(حسن‌دهلوی، ۱۳۸۳: ۹۸)

دهم قصه به دست روز محشر کنم یک‌بار هم بخت‌آزمایی
(همان: ۴۱۲)

گاهی پادشاهان و حاکمان، پاسخ‌گویی به شکایت را به نزدیکان خود محوّل می‌کرده‌اند. در سیاست‌نامه آمده است: «مأمون روزی به داوری نشسته بود، قصه‌ای بدو برداشتند. آن قصه به فضل‌بن‌سهل داد که وزیرش بود؛ گفت: هم اکنون حاجت این مرد را روا کن.» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۶۲) شاعران آگاهانه، زمینه‌ی «قصه برداشتن» را از پادشاه به معشوق نیز کشانده و برای مضمون آفرینی از آن استفاده کرده‌اند:

نگاراقصه‌ی خود را به خدمت نمی‌دانم که تا چون می‌نویسم
(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۳۰)

۲.۲. شیوه‌های مبتنی بر وضع و حال و خواست متظلمان

در مقابل آیین‌های پادشاهان برای داددهی، شیوه‌های دیگری هم در دادخواهی وجود داشته که متظلمان از سر ناچاری، برای جلب توجه و ترحم حاکمان و تسریع در امر داددهی و یا به عللی دیگر، به آن‌ها روی آورده‌اند. در این جا به برخی از این موارد که در متون ادب فارسی به گستردگی تجلی یافته، اشاره می‌شود.

۲.۲.۱. دادخواهی به شیوه‌ی فریاد و فغان

دادخواهی به شیوه‌ی فغان و فریاد، از قدیمی‌ترین روزگاران مرسوم و از ابتدایی‌ترین شیوه‌های دادخواهی بوده‌است. در تاریخ بیهقی آمده‌است که: «متظلمی به در سرای پرده آمد و بخروشید. امیر آواز داد، پیش رفتم. گفت: آن متظلم که خروش می‌کند بیار.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۵۸۲-۵۸۳)

در *نوروزنامه‌ی منسوب به خیام* آمده‌است: «و آورده‌اند که به دور کیتباز جشنی عظیم بود. لک لکی پیامد ماری در گردن آویخته و محکم شده و بر شکل دادخواهان و فریادخوانان در مقابل تخت ملک بر زمین نشست و به زبان مرغان از دست مار فغان درگرفت...» (خیام، ۱۳۱۲: ۱۰۷) از این عبارات برمی‌آید که دادخواهان در مقابل تخت پادشاهان می‌ایستاده و فریاد و فغان به راه می‌انداخته‌اند. در *تاریخ جهانگشای جوینی* هم آمده‌است: «قاآن بر سبیل نظاره و تفرج بر بالای پشته‌ای نشسته بود. حیوانات از هر صنفی روی به تختگاه او نهادند و در زیر پشته بانگ و فریاد بر مثال دادخواهان برآوردند.» (عطاملک جوینی، ۱۳۸۶: ۱۳۰) این موضوع در شعر شاعران هم منعکس شده‌است:

هر زمان چون چنگ او در چنگ او مظلوم وار پیش تخت خسرو عادل کنم فریاد از او
(عبدالواسع جبلی، ۱۳۶۱: ۵۷۴)

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی پیداست نگارا که بلنداست جنابت
(حافظ، ۱۳۸۰: ۹۸)

گاهی در کلام شاعران، (به‌ویژه شاعران سبک عراقی و هندی) سخن از آیین و رسوم دادخواهی، دو پهلوست و سیر چرخشی کلام از ممدوح به معشوق، به زیبایی خاصی صورت گرفته‌است:

خون خور و خامش‌نشین که آن دل‌نازک طاقست فریاد دادخواه ندارد
(همان: ۱۵۷)

برون آمد زلیخا چون گدایی گرفت از راه یوسف تنگنایی
به‌رسم دادخواهان داد برداشت ز دل ناله، ز جان فریاد برداشت
(جامی، ۱۳۸۶: ۷۲۱)

هرطرف کان شوخ راند، جامی بی‌صبر و دل از عقب افغان‌کنان چون دادخواهی بگذرد
(همان: ۷۶۵)

محتشم، مشکل که آن مه از تکبر بشنود گر به اوج مه رسد بانگ نفیر دادخواه
(محتشم‌کاشانی، ۱۳۸۹: ۷۰۱)

۲.۲.۲. بر سر راه پادشاهان ایستادن

بر سر راه پادشاه ایستادن، شکلی دیگر از دادخواهی بوده‌است. در *قابوسنامه* در این باره چنین آمده است: «شنیدم ای پسر که به روزگار جدّ تو - سلطان محمود - عاملی بود، وی را ابوالفرج بستی گفتندی. عامل نسا و باورد بود. مردی را بگرفت در نسا و نعمتی از او بستد و... چون روز مظالم بود، این مرد از این عامل گله کرد. سلطان، وی را نامه‌ی دیوانی فرمود. عامل تغافل کرد و بر آن نامه کار نکرد. مرد مظلوم دیگر باره به غزنین رفت. اندر راهی بایستاد که سلطان به خلوت از باغ بیرون همی آمد. مرد، باز نفیر کرد و داد خواست و از عامل نسا بنالید...» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۳۱) ابیات زیر، گویای این واقعیت است:
تظلم آن قدر دارم میان راهت افتاده که چندانی نگه داری که من بر یک کنار افتم
(وحشی‌بافقی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
(حافظ، ۱۳۸۰: ۱۳۱)

در ابیات زیر، دادخواهانی که در مسیر شاهان قرار می‌گرفته‌اند و گاهی عنان‌گیر مرکب شاهان می‌شده‌اند، به تصویر کشده شده است:

صد قصه‌ی پر غصه من ظلم رسیده بر دم به سر راه ولی شاه نیامد
(جامی، ۱۳۸۰: ۲۹۵)

رسید هودج معشوق و هوش رفت ز عقلم گذشت کوبه‌ی شاه و قصه ماند به دستم
(حسن‌دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

در ابیات زیر هر چند بی‌عنایتی معشوق، مضمون اصلی است، اما اشاره به رسم بر سر راه نشستن مظلومان دارد:

خواستم داد خویشت ازو گریان خنده بر دادخواه کرد و گذشت
(جامی، ۱۳۸۰: ۲۲۸)

بر سر صد راه، داد ما به گوش او رسید یک ره آن بیدادگر گوشه به داد ما نکرد
(همان: ۶۴)

۲.۲.۳. جامه‌ی سیاه پوشیدن

گاهی پادشاهان، برای داددهی توصیه به پوشیدن جامه‌ای خاص می‌کردند؛ مانند آنچه که در باب جامه‌ی سرخ بیان شد. اما اگر پادشاهان هم مقدمات این نوع دادخواهی را مهیا نمی‌کردند، مردم با پوشیدن جامه‌ای به رنگی خاص، مظلومیت خود را اظهار می‌کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که جامه‌ی سیاه پوشیدن، از دیگر رسوم دادخواهی و تظلم است. در منظومه‌ی هفت پیکر (هفت‌گنبد) نظامی، در داستان بانوی شهر مدهوشان و شاه سیاه‌پوش، از این شیوه‌ی دادخواهی یاد شده است:

من درین جوشِ گرم جوشیدم کز تظلم سیاه پوشیدم
(نظامی، ۱۳۶۶: ۲۰۱)

سیاه پوشیدن به نشانه‌ی دادخواهی و تحمل ظلم، در اشعار شاعران بازتاب گسترده‌ای داشته‌است. وحشی بافقی می‌گوید:

بهر بیان کردنِ احوالِ من گشته مجسمِ صفتِ حالِ من
جامه‌ی او ساخته‌ام کاغذین دادزانِ راست لب‌اس این چنین
کرد و از آن روش سراپا سیاه تا طلبد دادِ من از پادشاه
(وحشی بافقی، ۱۳۸۴: ۳۲۷)

مردم چشم‌سیه‌جامه چراست گر نه از جورش تظلم می‌کند
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۹۲)

این سنت به احتمال زیاد، متأثر از «جامه‌ی سیاه پوشیدن» در عزاداری‌ها و... بوده‌است.

۲.۲.۴. کاغذین جامه پوشیدن

از دیگر روش‌های دادخواهی در گذشته، پوشیدن «کاغذین جامه» بوده‌است. مرسوم بوده است که دادخواه پیراهنی از کاغذ می‌پوشید و شکوائیه و درخواست‌های خود را بر آن

می‌نوشت. این سنت علاوه بر بیان اغراق برای دادخواهی، ظاهراً کارکردهای اولیه‌ی دیگری نیز داشته‌است. مثلاً برای این که اگر دادخواه در مواجهه با هیبت پادشاه زبانش بند آمد، پادشاه بتواند خواسته‌ی او را از روی پیرهن کاغذینش بخواند:

لازم درگاه حق باشیم ما در تظلم خاک می‌پاشیم ما
پیرهن پوشیم از کاغذ همه در رسیم آخر به شیخ خود همه
(عطارنیشابوری، ۱۳۸۴: ۲۹۸)

جامه‌ی او ساخته‌ام کاغذین دادزنان راست لباس این‌چنین
(وحشی‌بافقی، ۱۳۸۴: ۳۲۷)

این نامه نیست، پیرهن کاغذین ماست پرخون ز دست هجر به جانان که می‌برد
(خواجوی‌کرمانی، ۱۳۷۷: ۲۱۲)

تا که دستِ قَدَر از دست تو بر بود قلم کاغذین پیرهن از دستِ قَدَر باید بود
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۸۷)

گاهی امکان دارد، متظلمان برای دادخواهی، از دو یا چند شیوه استفاده کرده باشند. مثلاً جامه‌ی سیاه پوشیده و در سر راه پادشاهان می‌ایستادند. چنان‌که در بیت زیر از حافظ، بحث از پوشیدن کاغذین جامه و عَلم داد، مطرح شده‌است:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک رهنمونیم به پای عَلم داد نکرده
(حافظ، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

مقصود حافظ این است که: کاغذین جامه را (که شکایات خودم را بر آن نوشته بودم) به جای آب، با خونابه (اشک خونین) بشویم، زیرا فلک مرا به پای عَلم داد راهنمایی نکرد و شکایتم به دست سلطان و دادگر نرسید.

۲.۲.۵. دست در دامن زدن

یکی دیگر از شیوه‌های دادخواهی که متظلمان به دلایل مختلف از جمله برای جلب توجه صاحبان قدرت به آن روی آورده‌اند، دست در دامن زدن است؛ که کنایه‌ی «دستم به دامت» بازمانده‌ی این آیین است. مرسوم است که در مقام جلب عطوفت یا شکایت و دادخواهی، دست در دامن کسی می‌زنند تا حسّ داددهی و شفقت و مهربانی او را برانگیزند. در کتاب هزار و یک‌شب (الف لیله و لیله) در ضمن حکایت دو عاشق ماهرو آمده است: «به نخستین باغی که در آن جا می‌بینی، داخل شو. در آن جا مردی گوزپشت

۸۲ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)

مانند من نشسته‌است. تو حالت خویش بر وی شکایت کن و چنگ در دامن او زن؛ شاید که او به تو رحمت آورد...» (عبداللطیف تسوجی تبریزی، ۱۳۸۳: ۲۱۸۵) این رسم در متون منظوم به گستردگی انعکاس یافته‌است. نظامی در *مخزن‌الاسرار*، شکایت پیرزن را از شحنه‌ی سلطان با این بیت آغاز کرده است:

پیرزنی را ستمی در گرفت دست زد و دامنِ سنجر گرفت
(نظامی، ۱۳۶۶: ۶۲)

گاهی دادخواهان بر سر راهی که پادشاهان و حاکمان می‌گذشته‌اند، به انتظار می‌نشسته‌اند و دست به دامن آنان می‌شده‌اند:

به بوی آن که گیرم دامن تو نشسته بر سر ره چون غبارم
(فخرالدین عراقی، ۱۳۸۲: ۲۶۱)

گاهی شاعران، این آیین را به قیامت گره زده‌اند و ذکر آن را با واژگانی همچون محشر و روز بازخواست و فردای قیامت همراه کرده‌اند. این موضوع حاکی از این است که در این روزگار، حاکمان، دادِ مظلومان را نمی‌دهند و کار به قیامت خواهد افتاد. این امر می‌تواند نوعی تحذیر و هشدار در پی داشته باشد و قدرت تأثیرگذاری کلام را در مخاطب افزایش دهد. نیز ممکن است صاحبان قدرت را در امر داددهی کوشاتر سازد؛ چراکه آنان در طول تاریخ، هرچند به ظاهر، به دنبال مشروعیت دینی خود بوده‌اند.

به‌شوخ‌های انصاف‌تونازم درصفت محشر که دامن‌می‌دهد در دست‌مشتی دادخواهان را
(لاهیجی، ۱۳۶۹: ۱۴۴)

دامن ز کفم می‌کشی و می‌روی امروز دست من و دامن تو فردای قیامت
(هاتف‌اصفهانی، ۱۳۷۰: ۸۳)

ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آن دم هم که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم
(حافظ، ۱۳۸۰: ۲۵۸)

تا کی آن نازک بدن را تنگ در بر می‌کشد روز محشر دست ما و دامن پیرانش
(غنی کشمیری، به نقل از غزلان‌الهند، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

۲.۲.۶. خاک بر سر کردن

از دیگر ابداعات متظلمان در دادخواهی، خاک بر سر کردن است. شخص ستم‌رسیده برای جلب توجه و شاید به منظور تسریع در امر داددهی و برانگیختن حس ترحم حاکم، خاک بر سر می‌ریخته‌است. مصیبت‌زده‌ای که عزیزی را از دست می‌دهد نیز، از شدت

حزن خاک بر سر می‌ریزد. مظلومان نیز برای جلب توجه حاکمان یا پادشاهان چنان وانمود کرده‌اند که گویی عزیزی از دست داده‌اند. به همین دلیل چنان‌که گفتیم گاهی نیز برای این که عمق ظلمی را که بر آنان رسیده به اطلاع صاحبان قدرت برسانند، جامه‌ی سیاه می‌پوشیدند. در *مرزبان‌نامه*، حکایت هنبوی با ضحاک، از «خاک بر سر کردن» برای دادخواهی، سخن به میان آمده‌است. ملک‌زاده گفت: «شنیدم که در عهد ضحاک، زنی بود هنبوی نام، روزی قرعه‌ی قضای بد بر پسر و شوهر و برادر او آمد. هر سه را بازداشتند تا آن بیداد معهود بر ایشان برانند. زن به درگاه ضحاک رفت، خاک تظلم بر سرکنان، نوحه‌ی دردآمیز درگرفته که...» (وراوینی، ۱۳۸۷: ۵۰) در شرح آن آمده‌است: «خاک تظلم بر سرکنان یعنی به دادخواهی، غبار ره بر تارک افشاننده.» (همان‌جا) خاک بر سر کردن از رسوم دادخواهی، بارها در شاهنامه آمده‌است:

هر آن‌جا که بد مهتری باگهر همه پیش رفتند بر خاک سر
که بیزار گشتیم ز افراسیاب نخواهیم دیدار او را به خواب
(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۳، ۱۹۴، ابیات ۲۹۷۶-۲۹۷۷)

ابیات زیر نیز گویای این واقعیت‌اند که از شدت ظلم و جور، خاک بر سر می‌کرده‌اند:
به سرخواهم زجورت خاک کردن چون کنی جلوه بدین حیل به چشم، اهل غرض را خاک خواهم زد
(جامی، ۱۳۸۰: ۳۷۰)

مشتکی بود از تو و آزرده بود خاک از ظلم تو بر سر کرده بود
(عطارنیشابوری، ۱۳۸۴: ۳۲۳)

لازم درگاه حق باشیم ما در تظلم خاک می‌پاشیم ما
(همان: ۲۹۸)

شاعران، این مفهوم را هم به دنیای معشوقان نیز کشانیده‌اند:

ساعتی نگذرد که عاشق او خاک از جور او به سر نکند
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۷۵)

۲.۲.۷. سر برهنه کردن

با توجه به شواهد ادبی و تاریخی، می‌توان گفت که «سر برهنه کردن» علاوه بر دلالت‌های معنایی دیگر، (از جمله این‌که کلاه را که نشانه‌ی بزرگی بود گاهی به احترام بزرگان از سر برمی‌داشتند و...) گاهی به همراه جامه دریدن صورت می‌گرفته و شیوه‌ای در دادخواهی بوده‌است که آن را هم، متظلمان از سر درماندگی و ناچاری ابداع کرده‌اند. در

چهارمقاله‌ی نظامی عروضی سمرقندی، درباره‌ی جامه دریدن و سر برهنه کردن آمده است: «لمغانیان مردمان بشکوه باشند و... در عهد یمین‌الدوله سلطان محمود، یک شب کفار بر ایشان شیبخون کردند و انواع خرابی حاصل آمد. ایشان خود بی‌خاک مراغه کردند. چون این واقعه بیفتاد، تنی چند از معارف و مشاهیر برخاستند و به حضرت غزنین آمدند و جامه‌ها بدریدند و سرها برهنه کردند و...» (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۳۰) در سمک‌عیار، آمده است: «قداره نزد تاج‌دخت رفته، پس از مشاوره با او به طرف درّه‌ی خونیان راه افتاد. به درّه رسید، سرش را برهنه کرد. مردم آن‌جا دست او را گرفته، نزد ماهوس بردند. ماهوس پرسید: چه کسی را کشته‌ای؟ قداره پاسخ داد: روبال، شوهر تاج‌دخت را کشته‌ام و از شما امان می‌خواهم. ماهوس گفت: بنشین که کسی با تو کاری ندارد.» (فرامرز بن‌خداداد، ۱۳۸۸: ۸۱۴) مولوی بارها به این سنت دادخواهی اشاره کرده است:

هر منجم، سر برهنه جامه‌چاک همچو اصحاب عزا بوسیده خاک

همچو اصحاب عزا آوازشان بد گرفته از فغان و سازشان

(مولوی، ۱۳۷۷: ۳۹۰)

جملگان از بام‌ها زیر آمدند سر برهنه جانب صحرا شدند

مادران بچگان برون انداختند تا همه ناله و نفیر افراختند

(همان: ۸۱۰)

که عمادالملک بُد پای عَلم بهر هر مظلوم و هر مقتول غم...

رفت او پیش عمادالملک راد سر برهنه کرد و بر خاک اوفتاد

(همان: ۱۰۷۳)

شد کلک سر برهنه غریوان و ابروار حنانه‌وار قامت منبر خمیده شد

(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۱۷: ۱۸۶)

علاوه بر این موارد، سنت‌های دیگری برای دادخواهی وجود داشته است که می‌توان به «دست بر سر زدن»، «پیراهن دریدن»، «موی کندن»، «بر خاک غلطیدن» و «دست در عنان دادگر زدن» اشاره کرد. موارد و مسائلی دیگر نیز وجود دارد که از ملزومات یا نتایج آیین دادخواهی هستند و در متون ادبی راه یافته، به عنوان سنت‌های ادبی مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گرفته‌اند. برای پرهیز از اطاله‌ی بحث، فقط به برخی از آنها

اشاره می‌شود: انگشتی زنه‌ار، تیرِ امان، عصا در دست داشتن هنگام قضاوت و تیغ و کفن برداشتن در برخی از دادخواهی‌ها، از جمله‌ی این مواردند.

۳. نتیجه‌گیری

پادشاهان حتی شاهان ظالم، همواره مدعی عدالت و دادگری بوده‌اند و در این زمینه هر چند در ظاهر، کارهایی انجام داده‌اند. وجود شیوه‌های دادخواهی در فرهنگ ایرانی نشان‌دهنده‌ی اهتمام حاکمان این سرزمین به اعطای حق مظلومان بوده‌است. هر چند ممکن است این موضوع محقق نشده باشد یا فقط برای عوام‌فریبی، داعیه‌ی دادگری سر داده باشند. اما آنچه که حائز اهمیت است، تکرار و بازتاب این دادگری‌ها و شیوه‌های آن در متون ادبی است که به صورت سنت‌هایی ادبی نمود پیدا کرده‌است. بازتاب این مضامین در ادبیات، علاوه بر رسالت تاریخی، آگاه کردن مردم برای دادخواهی در برابر دستگاه‌های قدرت و هشدار به حاکمان است. برخی پادشاهان، شیوه‌های عام و برخی، رفتارها و قوانین خاصی را برای دادرسی و داددهی برگزیده‌اند که این شیوه‌ها در دوره‌های مختلف تغییر کرده‌است. یکی از عوامل ایجاد این آیین و رسوم، نگرانی پادشاهان و حاکمان وقت، از مانع شدن حاجبان برای دادخواهی رعایا و زیردستان و نیز محدود کردن قدرت حاجبان بوده‌است. گاهی پادشاهان عادل، شیوه‌هایی از قبیل عَلم داد، زنجیر عدالت، جامه‌ی سرخ و... را ایجاد کرده‌اند و گاهی هم متظلمان از سر ناچاری و اضطرار به ابداع شیوه‌هایی همچون خاک بر سر کردن، دست در دامن زدن، سر برهنه کردن و... روی آورده‌اند. صاحبان قدرت دریافته بودند که بهترین شکل دادخواهی این است که دادخواهان بی‌واسطه قصه‌ی خود را به آن‌ها برسانند؛ بنابراین تمهیداتی فراهم می‌ساختند تا مظلومان بدون واسطه دادخواهی کنند. این آیین، بنا بر ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی به متون ادبی فارسی راه یافته و یقیناً دچار تحولاتی شده‌است و یا شاعران علاوه بر اشاره به حقیقت این آیین، مقاصدی دیگر را دنبال کرده‌اند. مثل تشویق پادشاهان به دادگری، نقد پادشاهان و حاکمان زمان، نقد حاکمان و پادشاهان گذشته و خط و نشان کشیدن برای پادشاهان آینده. گاهی در متون نثر ادب فارسی، می‌توان به دلیل و فلسفه‌ی پیدایش برخی از این سنت‌ها پی برد. اما در متون نظم، بیش‌تر به بازتاب این سنت‌ها اشاره شده‌است. طبیعی است که برخورد شاعران با این سنت‌ها در دوره‌های مختلف شعری یکسان نبوده است. به راحتی می‌توان سیر تحول این سنت‌ها را در سبک‌های مختلف شعری پیگیری

کرد. در سبک خراسانی با توجه به اوضاع سیاسی، از این سنت‌ها بیش‌تر به صورت تلمیح و برای پند و اندرز شاهان و ترغیب رعیت استفاده شده‌است. در سبک عراقی و در متون غنائی و عرفانی این دوره، معشوق و معبود جای ممدح را گرفته و دادخواهی‌ها به عنوان مواد خام به ساحت والای معشوق و معبود عرضه شده‌است. در سبک هندی نیز بیش‌تر، دست‌مایه‌ی مضمون‌آفرینی‌های شاعرانه واقع شده‌است.

منابع

- آزادبگرامی، میرغلام‌علی. (۱۳۸۲). *غزلان‌الهند*. به تصحیح سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
- امیرمعزی نیشابوری، محمدبن عبدالملک. (۱۳۶۲). *دیوان*. به تصحیح ناصر هیری، تهران: مرزبان.
- انوری، علی‌بن محمد. (۱۳۷۲). *دیوان*. ج ۲، به تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۸۹). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: علم.
- تسوجی تبریزی، عبداللطیف. (۱۳۸۳). *هزار و یک‌شب (الف لیله و لیله)*. ج ۲، تهران: هرمس.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۸۰). *دیوان*. به تصحیح محمد روشن، تهران: نگاه (نشر سیمای دانش).
- جمال‌الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق. (۱۳۷۹). *دیوان*. به تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: نگاه.
- جوکار، نجف. (۱۳۹۰). «دادخواهی در بیابان یا تحلیل قصه‌های شکار در برخی از متون و منظومه‌های ادب فارسی تا قرن هفتم». *بوستان ادب*، سال ۳، شماره‌ی ۱، پیاپی ۷، صص ۵۳-۷۳.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۰). *دیوان*. براساس نسخه‌ی تصحیح شده‌ی غنی - قزوینی، به کوشش رضا کاکائی دهکردی، تهران: ققنوس.
- حسن‌دهلوی، حسن‌بن‌علی. (۱۳۸۳). *دیوان*. به تصحیح احمد بهشتی شیرازی و حمید رضا قلیچ‌خانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۷۴). *دیوان*. به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود. (۱۳۶۹). *دیوان*. تصحیح احمد سهیلی‌خوانساری، تهران: پازنگ.

_____ (۱۳۷۷). *خمسه‌ی خواجوی کرمانی*. تصحیح سعید

نیاز کرمانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

خیام، عمرین ابراهیم. (۱۳۱۲). *نوروزنامه*. به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: کتابخانه‌ی کاوه.

دبیران، حکیمه. (۱۳۴۶). «رسوم دادخواهی در نثر و شعر فارسی». *کانون وکلا*، شماره‌ی

۱۰۶، صص ۸۰-۹۲.

زرگری مرنندی، داریوش. (۱۳۸۶). «نگرشی به شیوه‌های تظلم و دادخواهی در ایران

(دادخواهی به شیوه‌ی کاغذین جامه)». *مجله‌ی حقوق: کانون وکلای دادگستری*،

دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۷ و ۸، صص ۴۵-۵۶.

سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۶۹). *کلیات سعدی*. به کوشش محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات*. ج ۲، تهران: فردوس.

صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۷۱). *دیوان*. به کوشش محمد قهرمان، ج ۳، تهران: علمی

و فرهنگی.

عابدی، محمود. (۱۳۸۸). «کاغذین جامه یا جامه‌ی کاغذین از آیین تا کلمه». *روابط عمومی*

فرهنگستان زبان و ادب فارسی، آذر و دی، خبرنامه‌ی شماره‌ی ۸، صص ۱-۸.

عبدالواسع جبلی، بدیع الزمان. (۱۳۶۱) *دیوان*. تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: امیرکبیر.

عطارنیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۶۶). *دیوان*. به اهتمام تقی تفضلی، تهران: علمی و

فرهنگی.

_____ (۱۳۵۹). *الهی نامه*. تصحیح هلموت ریتز، تهران: توس.

_____ (۱۳۴۹). *مصیبت نامه*. به تصحیح نورانی وصال، تهران:

کتابفروشی زوار.

_____ (۱۳۸۴). *منطق الطیر*. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی،

تهران: سخن.

عظاملک جوینی، علاءالدین. (۱۳۸۶). *تاریخ جهانگشا*. به تصحیح شاهرخ موسویان،

تهران: دستان.

عنصرالمعالی، امیرکیکاووس بن اسکندر. (۱۳۵۲). *قابوسنامه*. به تصحیح غلامحسین

یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

غزالی، محمد. (۱۳۵۱). *نصیحه الملوک*. به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.

۸۸ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)

غزنوی، سیدحسن. (۱۳۶۲). دیوان. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اساطیر. فرامرزن خداداد، خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی. (۱۳۸۸). سمک عیار. ج ۱ و ۲، ترجمه‌ی سودابه مبشر، تهران: کوشش.

فخرالدین عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. (۱۳۸۲). کلیات. به تصحیح نسرین محتشم، تهران: زوار. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه‌ی متن انتقادی از روی چاپ مسکو. به تصحیح سعید حمیدیان، ج ۳، تهران: قطره.

کلیم کاشانی، ابوطالب. (۱۳۶۹). دیوان. به تصحیح محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی. کمال‌الدین اصفهانی، اسماعیل بن محمد. (۱۳۱۷ه.ق). دیوان. چاپ سنگی بمبئی، تهران: روزنه. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی. (۱۳۶۹). دیوان. به تصحیح ابوالحسن پروین پریشان‌زاده، تهران: علمی و فرهنگی.

محتشم کاشانی، علی بن احمد. (۱۳۸۹). کلیات. به تصحیح مصطفی فیض کاشانی، تهران: سوره‌ی مهر.

معین، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی متوسط، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۷). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: پیمان.

نظام‌الملک طوسی، قوام‌الدین ابوعلی حسن بن اسحاق. (۱۳۷۳). سیاست‌نامه. به تصحیح عطاءالله تدین، تهران: تهران.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر. (۱۳۳۳). چهارمقاله. به تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران: زوار.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۶). کلیات خمسه. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۷۷) هفت پیکر. به تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: توس.

نظیری نیشابوری، محمدحسین. (۱۳۷۹). دیوان. به تصحیح محمدرضا طاهری، تهران: نگاه.

وحشی بافقی، کمال‌الدین محمد. (۱۳۸۴). دیوان. به تصحیح حسین آذران، تهران: امیرکبیر.

وراوینی، سعدالدین. (۱۳۸۷). مرزبان‌نامه. به تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

هاتف اصفهانی، سیداحمد. (۱۳۷۰). دیوان. به خط فاتح عزت پور، تهران: محمد.